











ما فیہ مخصوص اشعار عربیہ است یا باغ سبعم در بحث دیف جاشنی بخش ذوق شاعران  
 باید دست که رویف در اشعار از مخترعات شعرا یا محبت هم چنین تخلص باعی نیز لیکن  
 رباعی را بملی شعرا ی عرب مقبول است و طبع از ما بهاداران کرده اند چون در علم  
 آن و بیت مشهور بود در عرب هم همین نام شهرت پذیرفت و لفظ مذکور از کثرت  
 استعمال در عرب عربی شد مانند بعدنی الفاظه که از اعجمه خوانند و رویف سوا اشعار  
 در کلام دیگری یافته شد موز که رویف در اصطلاح این دو مکرر را گویند که مستقل بنفست  
 محقق طوسی گوید که بر وجه ضعف وصل افند مستقل بنفست یا غیر مستقل هر چه باشد داخل بیت  
 لیکن اتفاق جمهور بر مذکور است کلمه مذکور متغیر نگردد و مکرر آن مصاریح از واخاست  
 و اگر در معنی متغیر کرد و مضائقه ندارد و در قافیه هم این خلاصه انقطاع دیف واقع نمیشود  
 و مستقل از روی معنی اوصاف عدم حصول معنی مطلوب است آن نظر شبیه نظیر خود است که  
 پیش از آن کوشش مثال دیف چنین گوید شعر از که امین چنین آن سر و خرامان  
 رخاست که پیش نگرا بد برده دامان رخاست و غیر مستقل مثل چنین بدم و وطن بدم  
 خندیدم باشد سخن تقابل چنین دیدم بجای دیف **شبهت** و دم با یک جانغ و کارگاه  
 و صرف این جانغ فند مصطلحات است است آن قررا گاه و خور و یعنی آن حساب باک شد نمیدان  
 و چون کسی غلبه کنایه از بسیار رسیدن باشد بهند رفتن خدا و از بند در گه شستن خاک کنایه از  
 مثال سینه زنگ خاکه بسیار در کدر ساعت سعید از دکن ایندن ظرافت کردن  
 زبان کی بر عالی است روغن قاز مالیدن جانغ نبر نمودن آب بر کسی شردن معنی است  
 و آدن با آب سپای کسی ریختن بردست کسی چنین در او از خد متگذاری است آدن بگریز  
 جان نیکت برای سکه قاعده ولایت که چون کسی عازم سفر شود و از زمان با دو ششمار  
 بر ک سکه بر آید که نه شد آت زنده و این فال با می آن است که کتبا و صحت و در کابا  
 شد از آن سفر معاودت نماید از برین نماند که در آن محبت و دندان چسبید کاری

باید دست که رویف در اشعار از مخترعات شعرا یا محبت هم چنین تخلص باعی نیز لیکن  
 رباعی را بملی شعرا ی عرب مقبول است و طبع از ما بهاداران کرده اند چون در علم  
 آن و بیت مشهور بود در عرب هم همین نام شهرت پذیرفت و لفظ مذکور از کثرت  
 استعمال در عرب عربی شد مانند بعدنی الفاظه که از اعجمه خوانند و رویف سوا اشعار  
 در کلام دیگری یافته شد موز که رویف در اصطلاح این دو مکرر را گویند که مستقل بنفست  
 محقق طوسی گوید که بر وجه ضعف وصل افند مستقل بنفست یا غیر مستقل هر چه باشد داخل بیت  
 لیکن اتفاق جمهور بر مذکور است کلمه مذکور متغیر نگردد و مکرر آن مصاریح از واخاست  
 و اگر در معنی متغیر کرد و مضائقه ندارد و در قافیه هم این خلاصه انقطاع دیف واقع نمیشود  
 و مستقل از روی معنی اوصاف عدم حصول معنی مطلوب است آن نظر شبیه نظیر خود است که  
 پیش از آن کوشش مثال دیف چنین گوید شعر از که امین چنین آن سر و خرامان  
 رخاست که پیش نگرا بد برده دامان رخاست و غیر مستقل مثل چنین بدم و وطن بدم  
 خندیدم باشد سخن تقابل چنین دیدم بجای دیف **شبهت** و دم با یک جانغ و کارگاه  
 و صرف این جانغ فند مصطلحات است است آن قررا گاه و خور و یعنی آن حساب باک شد نمیدان  
 و چون کسی غلبه کنایه از بسیار رسیدن باشد بهند رفتن خدا و از بند در گه شستن خاک کنایه از  
 مثال سینه زنگ خاکه بسیار در کدر ساعت سعید از دکن ایندن ظرافت کردن  
 زبان کی بر عالی است روغن قاز مالیدن جانغ نبر نمودن آب بر کسی شردن معنی است  
 و آدن با آب سپای کسی ریختن بردست کسی چنین در او از خد متگذاری است آدن بگریز  
 جان نیکت برای سکه قاعده ولایت که چون کسی عازم سفر شود و از زمان با دو ششمار  
 بر ک سکه بر آید که نه شد آت زنده و این فال با می آن است که کتبا و صحت و در کابا  
 شد از آن سفر معاودت نماید از برین نماند که در آن محبت و دندان چسبید کاری

باید دست که رویف در اشعار از مخترعات شعرا یا محبت هم چنین تخلص باعی نیز لیکن  
 رباعی را بملی شعرا ی عرب مقبول است و طبع از ما بهاداران کرده اند چون در علم  
 آن و بیت مشهور بود در عرب هم همین نام شهرت پذیرفت و لفظ مذکور از کثرت  
 استعمال در عرب عربی شد مانند بعدنی الفاظه که از اعجمه خوانند و رویف سوا اشعار  
 در کلام دیگری یافته شد موز که رویف در اصطلاح این دو مکرر را گویند که مستقل بنفست  
 محقق طوسی گوید که بر وجه ضعف وصل افند مستقل بنفست یا غیر مستقل هر چه باشد داخل بیت  
 لیکن اتفاق جمهور بر مذکور است کلمه مذکور متغیر نگردد و مکرر آن مصاریح از واخاست  
 و اگر در معنی متغیر کرد و مضائقه ندارد و در قافیه هم این خلاصه انقطاع دیف واقع نمیشود  
 و مستقل از روی معنی اوصاف عدم حصول معنی مطلوب است آن نظر شبیه نظیر خود است که  
 پیش از آن کوشش مثال دیف چنین گوید شعر از که امین چنین آن سر و خرامان  
 رخاست که پیش نگرا بد برده دامان رخاست و غیر مستقل مثل چنین بدم و وطن بدم  
 خندیدم باشد سخن تقابل چنین دیدم بجای دیف **شبهت** و دم با یک جانغ و کارگاه  
 و صرف این جانغ فند مصطلحات است است آن قررا گاه و خور و یعنی آن حساب باک شد نمیدان  
 و چون کسی غلبه کنایه از بسیار رسیدن باشد بهند رفتن خدا و از بند در گه شستن خاک کنایه از  
 مثال سینه زنگ خاکه بسیار در کدر ساعت سعید از دکن ایندن ظرافت کردن  
 زبان کی بر عالی است روغن قاز مالیدن جانغ نبر نمودن آب بر کسی شردن معنی است  
 و آدن با آب سپای کسی ریختن بردست کسی چنین در او از خد متگذاری است آدن بگریز  
 جان نیکت برای سکه قاعده ولایت که چون کسی عازم سفر شود و از زمان با دو ششمار  
 بر ک سکه بر آید که نه شد آت زنده و این فال با می آن است که کتبا و صحت و در کابا  
 شد از آن سفر معاودت نماید از برین نماند که در آن محبت و دندان چسبید کاری

کتاب الفقه در بیان

عبارت از صرف بست بخاری و اظهار کمال رغبت بن باره کار و بار چه کار اول باشد  
 و ثانی بی اصناف صحیح باشد معنی عیار فتنه انگیز باشد بره که اندن معنی نزا اول شد بدست  
 بر طاعت نالی باشد بر زود و رو یعنی آبد و خاک بر لب شام خوردن آبی شدن معاف و بر هم خوردن  
 آید و ن کار معنی شکل نادر شدن کار و کندم شدن پیش و پس سر عبارت است از سیاه و  
 شدن به باشد چشم روشنی یعنی مبارکباد است و شستن چرخ کسی که ناید از بر آمدن مراد است  
 حایر روشن کردن حالت نزع ظاهرا کردن آب از آتش یا آتش از آب آوردن و کشیدن  
 روغن از گدوسی خشک آوردن و کشیدن بار و روغن از سنگ کشیدن بر آوردن اشاره  
 سر انجام نمودن کار ممنوع الوقوع یعنی پیشگی که بمنزله محال باشد آب غوبت و آب سیر آبیکه  
 سفر خورد و مزاج خورنده سازیش است باشد آب که درش معنی موافق افتادن آب به آب که  
 ابدال مرید یکدیگر و دیگر مریدان در حال نبرد پای چپار و پای چپار و پا چپاری و پا چپار  
 مردم تم قدر و خد متکار یا پار کردن بیرون گذاشتن یا از خانه بست کسی که با از خانه گای برود  
 گدشته باشد مثل اطفال جاهل شیف که بزه گروی عیثشان باشد دور کردن کسی معنی آرد  
 کسی ن بقیه در کسی شکستن یا در کلاه کسی شکستن که نانه از مغلوب با غن او با بقام رفتن عبارت  
 چشم در کلاه و شستن معنی خورد دولت است دم در کشیدن خاموش شدن روت کسی آید  
 مراد از ریشخند او باشد شمع بزم و دستخوش مسخره سوزن الماس سوزن الماس سوزن فولاد  
 سرخ عیار نام وزو بیماری بردار و بد و دوز و عیار مطلق بین قاضی فیه سننیا از سر بردار کردن  
 از سر بردار کردن چیست که ناید از وقوع آن باشد کلوخ انداز خشن شجرت چاران لایت که آخر سنن  
 گند چرخ روشن کردن بند عبارت است از بر پا شدن مال و ست چرخ شستن بلبل عامر و است  
 که بلبل اوقت غلام در بار برده پیش چرخ گند چشم آب او ن تاشا کردن برق چشم گرفتن  
 آب چشم گرفتن و آتش چشم گرفتن هر سه در آتش یعنی نایدن پشت دست و در پشت  
 زدن و سه پلندون معنی رو کردن باشد بل آرد و ایر را گویند پلند از زدن و زدن

عبارت از صرف بست بخاری و اظهار کمال رغبت بن باره کار و بار چه کار اول باشد  
 و ثانی بی اصناف صحیح باشد معنی عیار فتنه انگیز باشد بره که اندن معنی نزا اول شد بدست  
 بر طاعت نالی باشد بر زود و رو یعنی آبد و خاک بر لب شام خوردن آبی شدن معاف و بر هم خوردن  
 آید و ن کار معنی شکل نادر شدن کار و کندم شدن پیش و پس سر عبارت است از سیاه و  
 شدن به باشد چشم روشنی یعنی مبارکباد است و شستن چرخ کسی که ناید از بر آمدن مراد است  
 حایر روشن کردن حالت نزع ظاهرا کردن آب از آتش یا آتش از آب آوردن و کشیدن  
 روغن از گدوسی خشک آوردن و کشیدن بار و روغن از سنگ کشیدن بر آوردن اشاره  
 سر انجام نمودن کار ممنوع الوقوع یعنی پیشگی که بمنزله محال باشد آب غوبت و آب سیر آبیکه  
 سفر خورد و مزاج خورنده سازیش است باشد آب که درش معنی موافق افتادن آب به آب که  
 ابدال مرید یکدیگر و دیگر مریدان در حال نبرد پای چپار و پای چپار و پا چپاری و پا چپار  
 مردم تم قدر و خد متکار یا پار کردن بیرون گذاشتن یا از خانه بست کسی که با از خانه گای برود  
 گدشته باشد مثل اطفال جاهل شیف که بزه گروی عیثشان باشد دور کردن کسی معنی آرد  
 کسی ن بقیه در کسی شکستن یا در کلاه کسی شکستن که نانه از مغلوب با غن او با بقام رفتن عبارت  
 چشم در کلاه و شستن معنی خورد دولت است دم در کشیدن خاموش شدن روت کسی آید  
 مراد از ریشخند او باشد شمع بزم و دستخوش مسخره سوزن الماس سوزن الماس سوزن فولاد  
 سرخ عیار نام وزو بیماری بردار و بد و دوز و عیار مطلق بین قاضی فیه سننیا از سر بردار کردن  
 از سر بردار کردن چیست که ناید از وقوع آن باشد کلوخ انداز خشن شجرت چاران لایت که آخر سنن  
 گند چرخ روشن کردن بند عبارت است از بر پا شدن مال و ست چرخ شستن بلبل عامر و است  
 که بلبل اوقت غلام در بار برده پیش چرخ گند چشم آب او ن تاشا کردن برق چشم گرفتن  
 آب چشم گرفتن و آتش چشم گرفتن هر سه در آتش یعنی نایدن پشت دست و در پشت  
 زدن و سه پلندون معنی رو کردن باشد بل آرد و ایر را گویند پلند از زدن و زدن

عبارت از صرف بست بخاری و اظهار کمال رغبت بن باره کار و بار چه کار اول باشد  
 و ثانی بی اصناف صحیح باشد معنی عیار فتنه انگیز باشد بره که اندن معنی نزا اول شد بدست  
 بر طاعت نالی باشد بر زود و رو یعنی آبد و خاک بر لب شام خوردن آبی شدن معاف و بر هم خوردن  
 آید و ن کار معنی شکل نادر شدن کار و کندم شدن پیش و پس سر عبارت است از سیاه و  
 شدن به باشد چشم روشنی یعنی مبارکباد است و شستن چرخ کسی که ناید از بر آمدن مراد است  
 حایر روشن کردن حالت نزع ظاهرا کردن آب از آتش یا آتش از آب آوردن و کشیدن  
 روغن از گدوسی خشک آوردن و کشیدن بار و روغن از سنگ کشیدن بر آوردن اشاره  
 سر انجام نمودن کار ممنوع الوقوع یعنی پیشگی که بمنزله محال باشد آب غوبت و آب سیر آبیکه  
 سفر خورد و مزاج خورنده سازیش است باشد آب که درش معنی موافق افتادن آب به آب که  
 ابدال مرید یکدیگر و دیگر مریدان در حال نبرد پای چپار و پای چپار و پا چپاری و پا چپار  
 مردم تم قدر و خد متکار یا پار کردن بیرون گذاشتن یا از خانه بست کسی که با از خانه گای برود  
 گدشته باشد مثل اطفال جاهل شیف که بزه گروی عیثشان باشد دور کردن کسی معنی آرد  
 کسی ن بقیه در کسی شکستن یا در کلاه کسی شکستن که نانه از مغلوب با غن او با بقام رفتن عبارت  
 چشم در کلاه و شستن معنی خورد دولت است دم در کشیدن خاموش شدن روت کسی آید  
 مراد از ریشخند او باشد شمع بزم و دستخوش مسخره سوزن الماس سوزن الماس سوزن فولاد  
 سرخ عیار نام وزو بیماری بردار و بد و دوز و عیار مطلق بین قاضی فیه سننیا از سر بردار کردن  
 از سر بردار کردن چیست که ناید از وقوع آن باشد کلوخ انداز خشن شجرت چاران لایت که آخر سنن  
 گند چرخ روشن کردن بند عبارت است از بر پا شدن مال و ست چرخ شستن بلبل عامر و است  
 که بلبل اوقت غلام در بار برده پیش چرخ گند چشم آب او ن تاشا کردن برق چشم گرفتن  
 آب چشم گرفتن و آتش چشم گرفتن هر سه در آتش یعنی نایدن پشت دست و در پشت  
 زدن و سه پلندون معنی رو کردن باشد بل آرد و ایر را گویند پلند از زدن و زدن





و کل از ماد عروس هم بشود پیر کاه و کس این اسم مناقشه رود هر شخصی حکم شود میان همه  
 چون یکی از آن و نفر کفنگو بسیار طبعی نماید و ساکت شود شخصی دیگر حکم بگوید که حال او و کل از ماد  
 عروس هم بشود یعنی از طرف ثانی است بدین شهر و معنی شستن هم آمده آب دیده و شستن  
 چاک کردن آب جگر و شستن یا آه در جگر و شستن معنی صاحب مقدور بودن زهره با ختن و  
 جگر با ختن نامردی است بی بجام و بی افسار خوردن معنی بی صرفه کار کردن بی اندیشه مال  
 گسی ردن شکر آب ملال ظاهری که از دوستان وستان بجهت سر و چراغان کردن  
 و بر فلک نشیدن و تشریف و قیل تدانوع تعذیب ای گنه کاران اول باعث ملاک و  
 می باشد و باقی احتمال است که دارد کار و باخوان سیدن کنایه از تنگ آمدن ترا آمدن خن  
 زمین معنی اردیال بسته راه رفتن و دامن زمین نشیدن مراد از راه رفتن بحال غرور  
 و خوت بر خود چیدن معنی اظهار کبر خون کبوتر و آتش و آب تشریف آب کار رنگ  
 شراب باشد شفا لو و کبوتر دم بوسه سر کن بر کن سر کن و بر کن بقرار بر کار است  
 و سینه پهلوانان تنگ کفنی است کشتی و چین چارخم و تخمه تنگ تنگ پهلوانان  
 ولایت بر تخمه وقت و آزمانی کل کشتی کلید پهلوانان بر آده کشتی نزد پهلوانان برستند  
 این اسم و عادت مخصوص پهلوانان است که چون پهلوانان با هم اراده امتحان  
 یکدیگر نمایند یکی از آن هر دو دست یکی بجان دیگری و سینه و نام ششوی میر ابو العالی حاجت  
 کل کشتی آبروانی فنی است از فنون پهلوانی در وقت مصارعت خلجالی نام محرم قائم پهلوان  
 صفایان آب شیرازی نهر صفایان و معنی شیر شیر از هم گفته اند متاع آبدار  
 متاع خوب ناکار و آب ورود آب کو بر آوردن و آب مروارید آوردن و آب لؤلؤ آوردن  
 معنی همسازیدن بهاری نول آب در چشم عقاب مغرب بضم میم و گسرایم غن و فوج  
 مراد از او نامی کشتی تلمیخ چرمین که پهلوانان به نام کشتی بپوشند تنگ نام سارست  
 باغات محله در صفایان چلمان نیز نام محله باشد باغ نظر باست کرمان در گرفتن چراغ

در این کتاب  
 در صفایان  
 در کفنگو  
 در شستن  
 در جگر  
 در ختن  
 در بجام  
 در افسار  
 در خوردن  
 در بی اندیشه  
 در مال  
 در گسی  
 در ردن  
 در شکر آب  
 در ملال  
 در ظاهری  
 در کاه  
 در کس  
 در مناقشه  
 در هر شخصی  
 در حکم  
 در میان  
 در همه  
 در یکی  
 در آن  
 در نفر  
 در کفنگو  
 در بسیار  
 در طبعی  
 در نماید  
 در ساکت  
 در شود  
 در شخصی  
 در دیگر  
 در حکم  
 در بگوید  
 در که  
 در حال  
 در او  
 در کل  
 در از  
 در ماد  
 در عروس  
 در هم  
 در بشود  
 در معنی  
 در از  
 در طرف  
 در ثانی  
 در است  
 در بدین  
 در شهر  
 در معنی  
 در شستن  
 در هم  
 در آمده  
 در آب  
 در دیده  
 در شستن  
 در چاک  
 در کردن  
 در آب  
 در جگر  
 در و  
 در شستن  
 در یا  
 در آه  
 در جگر  
 در و  
 در شستن  
 در معنی  
 در صاحب  
 در مقدور  
 در بودن  
 در زهره  
 در با  
 در ختن  
 در و  
 در جگر  
 در با  
 در ختن  
 در نامردی  
 در است  
 در بی  
 در بجام  
 در و  
 در بی  
 در افسار  
 در خوردن  
 در معنی  
 در بی  
 در صرفه  
 در کار  
 در کردن  
 در بی  
 در اندیشه  
 در مال  
 در گسی  
 در ردن  
 در شکر  
 در آب  
 در ملال  
 در ظاهری  
 در که  
 در از  
 در دو  
 در ستان  
 در و  
 در ستان  
 در بجهت  
 در سر  
 در و  
 در چراغان  
 در کردن  
 در و  
 در بر  
 در فلک  
 در نشیدن  
 در و  
 در تشریف  
 در و  
 در قیل  
 در تدانوع  
 در تعذیب  
 در ای  
 در گنه  
 در کاران  
 در اول  
 در باعث  
 در ملاک  
 در و  
 در می  
 در باشد  
 در و  
 در باقی  
 در احتمال  
 در است  
 در که  
 در دارد  
 در کار  
 در و  
 در باخوان  
 در سیدن  
 در کنایه  
 در از  
 در تنگ  
 در آمدن  
 در ترا  
 در آمدن  
 در خن  
 در زمین  
 در معنی  
 در اردیال  
 در بسته  
 در راه  
 در رفتن  
 در و  
 در دامن  
 در زمین  
 در نشیدن  
 در مراد  
 در از  
 در راه  
 در رفتن  
 در بحال  
 در غرور  
 در و  
 در خوت  
 در بر  
 در خود  
 در چیدن  
 در معنی  
 در اظهار  
 در کبر  
 در خون  
 در کبوتر  
 در و  
 در آتش  
 در و  
 در آب  
 در تشریف  
 در آب  
 در کار  
 در رنگ  
 در شراب  
 در باشد  
 در شفا  
 در لو  
 در و  
 در کبوتر  
 در دم  
 در بوسه  
 در سر  
 در کن  
 در بر  
 در کن  
 در سر  
 در کن  
 در و  
 در بر  
 در کن  
 در بقرار  
 در بر  
 در کار  
 در است  
 در و  
 در سینه  
 در پهلوانان  
 در تنگ  
 در کفنی  
 در است  
 در کشتی  
 در و  
 در چین  
 در چارخم  
 در و  
 در تخمه  
 در تنگ  
 در تنگ  
 در پهلوانان  
 در ولایت  
 در بر  
 در تخمه  
 در وقت  
 در و  
 در آزمانی  
 در کل  
 در کشتی  
 در کلید  
 در پهلوانان  
 در بر  
 در آده  
 در کشتی  
 در نزد  
 در پهلوانان  
 در بر  
 در ستند  
 در این  
 در اسم  
 در و  
 در عادت  
 در مخصوص  
 در پهلوانان  
 در است  
 در که  
 در چون  
 در پهلوانان  
 در با  
 در هم  
 در اراده  
 در امتحان  
 در و  
 در یکدیگر  
 در نمایند  
 در یکی  
 در از  
 در آن  
 در هر  
 در دو  
 در دست  
 در یکی  
 در بجان  
 در دیگری  
 در و  
 در سینه  
 در و  
 در نام  
 در ششوی  
 در میر  
 در ابو  
 در العالی  
 در حاجت  
 در کل  
 در کشتی  
 در آبروانی  
 در فنی  
 در است  
 در از  
 در فنون  
 در پهلوانی  
 در در  
 در وقت  
 در مصارعت  
 در خلجالی  
 در نام  
 در محرم  
 در قائم  
 در پهلوان  
 در صفایان  
 در آب  
 در شیرازی  
 در نهر  
 در صفایان  
 در و  
 در معنی  
 در شیر  
 در شیر  
 در از  
 در هم  
 در گفته  
 در اند  
 در متاع  
 در آبدار  
 در متاع  
 در خوب  
 در ناکار  
 در و  
 در آب  
 در ورود  
 در آب  
 در کو  
 در بر  
 در آوردن  
 در و  
 در آب  
 در مروارید  
 در آوردن  
 در و  
 در آب  
 در لؤلؤ  
 در آوردن  
 در معنی  
 در همسازیدن  
 در بهاری  
 در نول  
 در آب  
 در در  
 در چشم  
 در عقاب  
 در مغرب  
 در بضم  
 در میم  
 در و  
 در گسرایم  
 در غن  
 در و  
 در فوج  
 در مراد  
 در از  
 در او  
 در نامی  
 در کشتی  
 در تلمیخ  
 در چرمین  
 در که  
 در پهلوانان  
 در به  
 در نام  
 در کشتی  
 در بپوشند  
 در تنگ  
 در نام  
 در سارست  
 در باغات  
 در محله  
 در در  
 در صفایان  
 در چلمان  
 در نیز  
 در نام  
 در محله  
 در باشد  
 در باغ  
 در نظر  
 در باست  
 در کرمان  
 در در  
 در گرفتن  
 در چراغ



وزد خاشاک و نقش و کل تمیست از زرد خاک و انگیر و خاک جلو که شکر در آن است  
 و سفید شدن و سیاه کردن معنی نمودار شدن و سیاه شدن کثرت لکهای شامه و جای  
 شامه و جای شامه بر یک سطحی است و در وقتیکه کسی در مجلسی وارد شود از آنجا که در پیش  
 در قفس و سرودش بر دارد و بعد بیرون آمدن از آن مجلسی و می و جار کند و باید که بگوید  
 جای شامه این عبارت آن دو چیز است یعنی اظهار عیش و نشاط خود و دیگری آن محبت  
 آن دست شفقار شدن و طغزل شدن مرک سلاطین چنانچه پیر کرده مرد کار کرده  
 حتی عالم نام رتبی است نواب را و رون معنی عیب جوانی و ظرافت و شایسته سخن کسی با کسی  
 یا بجزئی از روی مشابهت نام می گویند بی بها جز کران قیمت و نگاه تیر طشت کسی با نام  
 بر آمدن سوا شدن اقباب لب با هم نزدیک برک بن بین یاوه کو بهین چشم چیا با علم  
 خوان کسیکه زیر علم امام در عشره محرم خیزی بخواند خوانده مشهور لغت و سر آمده محاوره  
 حافظ مشهور و مطرب نیز گویند روضه خوان کتاب آن محرم و اگر خوانده احوال امام  
 علیه السلام یا منبری هر که رو بروی منبر امام نشسته وقت شروع خطبه و رتبه و کتاب چهر  
 بخواند لیکن آنچه بر خیزد بر خیزد کوره جدا جدا تقدم ضرورت نوبه مشهور و چندستی که مشهور  
 احوال امام علیه السلام باشد شاعری و سوالی مؤمن و جعفری شعی امام حسین علیه  
 سا و فرزند اصفهان شهن اصفهان آب ندان سخن آب سرده و این شرح کردن  
 کردن سیاه و سفید و کار نیک بد زمانه نفس سخن و سوزی سخن و سخنان سخن که در آن  
 بسیار مرکان سوزن بخوابش برود در ماندن شرمند شدن او و کردن کلمه  
 کردن سکه کشیدن بخ کردن و کش شرمند گفتن روضه سخن نیز شرمند شدن  
 کشیدن بی سر یا طرفی فتن یا بستن رخت بستن برود و سفر کردن یا شاه فالوده بخورد  
 یعنی بسیار عذر دارد و پشه را در هوا رنگ دن کار عجیب و نادر که در آن با دیرین  
 فراشی بود که بخورد و پشه را در هوا رنگ دن کار عجیب و نادر که در آن با دیرین  
 فراشی بود که بخورد و پشه را در هوا رنگ دن کار عجیب و نادر که در آن با دیرین

باقی ملاحظه

عنه













در خرد ما بهره را جانانه میخواهد لیکن بی که در زمانه نیست آنرا غلط میدانند و افاده میکنند که زمانه  
 چون شیبه بازن است حکم او در بلاغت حکم نیست و جواب سوال مقدر کلا بل این چنانکه  
 اندکی بگویند آمدی فیکونید نیست که مضاعف و طبعاً در کلام عهد الضرورت و حذف حروف جائز باشد  
 و اوسطاً اگر معقول منقول از بلاغت نماند بوده باشد و عت کج با همسر است اما بیعت  
 با نیت و درین تخمیر عتق و بیعت خاص مستعد بر صفات افعال تالی در اصل محمود باشند  
 در علم این کس بیرونش نوم شعاری او کرده و در ساله خوشترنگ قنای کنای است ترجیح خود  
 برویگری اندواری معلومات استی غیبیه هم اقبل الهام العا و درو با معین در چینی  
 شود و چون نه چند از پای خود فرو آمده لطفت بظلم و شرک و در شکر و شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 بجای آسمان خنن زیر لبی احوال عالم خواب کرده اند علم عرفان از شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 سرمایه ثروت زبان و رانیکه در شفاعت مجامع سخن به عقد گوهر شاهپور فرو شدند و می باورند  
 در بیاید ستانند شمار در آید اعلی الکلیه ای حصول مساوات با حکم علم و عمل بیست  
 هم کمال سازد خواه بندی خواه فارسی برگاه خواسته باشد سرود بندی بنواز و دانهم  
 بحسب قضای وقت مال یعنی در صحبت پران تربیت و خیال و مجلس جوانان حکله و شکر  
 و سندی و غار و و بیروی گمانی کالکراسر فرار فرماید و بروقت که خواهد زایل بجای فرود  
 عرب نواد بزرگ که جنگ بود یک زبان برآمدی و گاو سه گاو عشاق و عواقب حجاز و  
 و بریز رارسوا کند اگر اول شعر ناموزون بخوانند و صبر را با سین مهله می نویسند و شکر  
 با جاحلی اصحابی قذافی هم عالین خون وین جان تحریک او جاز سید از نده و انصاف  
 بعضی بعضا و هم می نویسند و بعضی بعضا این مختصر بنده و ستان نیست جای می گیریم روح  
 هر روز یعنی بیوده با جاحلی کار قلم فصلای ب علم است شعر گاه در خون تان گاه خاک  
 بی نوک بیده ز من پیش آرام کنار این شعر نرود فرقه ثانی علمیت از جمله احادیث کی  
 ازین بزرگان در علم نیست که روزی به یسیند سیر بود که سمانیر ای بی بعد می آورد  
 یعنی کلمه پاک صبر قلم نکر و نوشت است

در علم این کس بیرونش نوم شعاری او کرده و در ساله خوشترنگ قنای کنای است ترجیح خود  
 برویگری اندواری معلومات استی غیبیه هم اقبل الهام العا و درو با معین در چینی  
 شود و چون نه چند از پای خود فرو آمده لطفت بظلم و شرک و در شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 بجای آسمان خنن زیر لبی احوال عالم خواب کرده اند علم عرفان از شکر و شکر و شکر و شکر و شکر  
 سرمایه ثروت زبان و رانیکه در شفاعت مجامع سخن به عقد گوهر شاهپور فرو شدند و می باورند  
 در بیاید ستانند شمار در آید اعلی الکلیه ای حصول مساوات با حکم علم و عمل بیست  
 هم کمال سازد خواه بندی خواه فارسی برگاه خواسته باشد سرود بندی بنواز و دانهم  
 بحسب قضای وقت مال یعنی در صحبت پران تربیت و خیال و مجلس جوانان حکله و شکر  
 و سندی و غار و و بیروی گمانی کالکراسر فرار فرماید و بروقت که خواهد زایل بجای فرود  
 عرب نواد بزرگ که جنگ بود یک زبان برآمدی و گاو سه گاو عشاق و عواقب حجاز و  
 و بریز رارسوا کند اگر اول شعر ناموزون بخوانند و صبر را با سین مهله می نویسند و شکر  
 با جاحلی اصحابی قذافی هم عالین خون وین جان تحریک او جاز سید از نده و انصاف  
 بعضی بعضا و هم می نویسند و بعضی بعضا این مختصر بنده و ستان نیست جای می گیریم روح  
 هر روز یعنی بیوده با جاحلی کار قلم فصلای ب علم است شعر گاه در خون تان گاه خاک  
 بی نوک بیده ز من پیش آرام کنار این شعر نرود فرقه ثانی علمیت از جمله احادیث کی  
 ازین بزرگان در علم نیست که روزی به یسیند سیر بود که سمانیر ای بی بعد می آورد  
 یعنی کلمه پاک صبر قلم نکر و نوشت است

















ایشان حج ابد بود غلط نظر را در او و لوح خوانند خدا و شاگرد او را نظار معنی خود تمام خوانند  
 هر دو یقین است که اگر صاحب فهمی که در لوح غنچه غلط است بوی غنچه صحت در شاگرد حجاب  
 محقق بود موم معنی خود را از او میسر چند و بزعم خود نظر بر و حاصل میکند چون حال این عیاجان  
 مساجیان فهم سلیم و طبع مستقیم بر ظاهر است از تطویل کلام چه فایده و اولی آنکه با وی مطلب  
 عرف معانی بعضی آورده شود پس گفته می آید که بهترین شای کتبی و شای بد بلاست سر  
 قلاوه که خرد و فصاحت با آن توان بر پشت نظر است و از ترس بیان شیخ الفات و غوامی این فریم  
 در سحر فکر کم ارزشاوری شمر نیست فقره فصیح بلوغ نامند صراحت شمر از خود میریزد علونیکه متعلق است  
 به ترسیر تواند بود غیر از غرض که خصوصیت با وزن آرد و وزن جز راجع به عرض نیست  
 از لسی تکلیف نظریه ترسیر عرض از ضروریات ترسیر و تکلفی پیش نیست معنی و معنی برای در  
 از قبیل دریافت عکس است بر تجمی است که اگر انشا پر داز و غیر از نطق نایند نه باشد در عبارت  
 مختصرا و انداز و در وقت ضرورت بر عکس استمالان تا تحریر قائم با صاحب فنون خاصه  
 مصطلحات آید که فنی می شود اگر بداند ببرد و اگر بداند بجز از آن علوم و مصطلحات است از ترسیر  
 چه تر عبارت از الفاظ فصیح فقرات بلوغ است در وقت ضرورت باید که آرد و آند و آن فن  
 به عبارت بلاغت مشون که کند و اگر ترسیر مقتضی جمع علوم فنون زنده فنی در میان  
 و فیلسوف نماید و نیز نشانی که در عرب هم گذشته اند برای عبارت بلوغ سر است که مختص  
 اشکال حجاج و ثابت هم کرده اند ابو القاسم حریشی بود و هندس و طبیع و محاسب و آرد  
 فرمایش اول از اول است بر مایه دن و دلیل نقص مال و در انشا است در هندسه و الفی طبع حساب  
 و این قسمی که جامع علوم عقلی و نقلی باشد مثل عقا ممکن غیر موجود است و اگر فیلسوفی در زمان ببرد  
 که باین صفت برتصفت باشد و ای برعاش که از فلسفی گفته شدن کنار کند و طبق منشی که  
 به اگر باین لقب اتمی شود بهرینه از اوج فضیلت موقوفه بود و کجاست ذلیت فنی شدن باشد  
 و حسب حکمت ذلیت است که نسبت بر ذل میگرداند خل فضیلت بود منشی عربی سلم را چه ضرورت

مطلوب